

سیره پیامبر اعظم (ص) در جنگها

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

هدف از بعثت انبیا علیهم السلام تعلیم و تربیت و رهنمون شدن بشریت را به سوی سعادت است. خداوند متعال دین اسلام را بعنوان دین واقعی در نزد خود [1] و حضرت پیامبر اعظم را بعنوان آخرین پیامبر [2] و قرآن مجید را به حیث آخرین کتاب آسمانی برگزیده است. [3] و پیامبر اعظم- را الگوی تمام عیار بشریت قرارداد [لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا] [4] و به انسان ها فرمان اطاعت از رسول الله را صادر نمود. [5] و تمسک به قرآن و اهل بیت را ضامن سعادت بشر قرار داد. [6] از آنجا که پیامبر اعظم، یکی از افراد جامعه بودند در سیره آنحضرت ابعاد زیادی به چشم می خورد که یکی از آنها سیره ی آن حضرت- در جنگها است که اجمالاً به تبیین آن می پردازیم.

سیره

«سیره» در لغت بر وزن فعله بمعنای کیفیت رفتن است [7] اما در اصطلاح بمعنای شرح احوال و تاریخ زندگی پیامبر است. شهید مطهری در توضیح آن می فرماید: سیره ی آن حضرت- یعنی متدی که پیامبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش بکار می برد ... [8] پیامبر تبلیغ می کرده روش آن حضرت در تبلیغ چگونه بوده؟

پیامبر جنگهای زیادی جنگیده سیره ی آن حضرت در جنگها چگونه بوده؟

سیره ی پیامبر در جنگها

پیامبر اعظم- در دروان اقامت در مکه، عملاً یک پیشوای الهی بود و فعالیتهای او در جهت هدایت و مردم و مبارزه فکری و اعتقادی با مشرکان و بت پرستان مکه محدود می شد. اما پس از استقرار در مدینه، علاوه بر ابلاغ رسالت دینی و رهبری مذهبی، باید رهبری سیاسی مسلمانان را نیز بعهده می گرفت. زیرا در مدینه وضع جدیدی پیش آمده بود او گامهای نخست را در جهت پی ریزی یک جامعه نوین براساس تعلیمات اسلام برداشت. از این رو خطرهای و مشکلات احتمالی را پیش بینی کرده بصورت یک رهبر آگاه، شایسته و دورنگر چاره اندیشی می کرد. عقد پیمان برادری میان دو گروه از مسلمانان، تنظیم و تصویب پیمان نامه ی عمومی و نیز امضای عدم تجاوز با یهود، نمونه ای از این اقدامات پیشگیرانه بود.

سوره ها و آیاتی که (احکام و دستورات سیاسی و اجتماعی را در بردارند) در مدینه نازل شد راه گشای پیامبر اعظم در این حرکتها ی سیاسی بود چنانکه از طرف خداوند اجازه ی دفاع و جهاد صادر شد: [الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ] [9] این آیه ی شریفه متضمن اذن مومنین به قتال با کفار است و این اولین ایه ای است که درباره ی جهاد نازل شده است و به دنبال آن پیامبر اعظم- تصمیم به تشکیل یک نیروی دفاعی گرفت، البته تشکیل چنین

نیرویی با توجه به اینکه با هجرت پیامبر اعظم و دیگر مسلمانان از مکه به مدینه دست مشرکان مکه از آزار و اذیت و شکنجه های مسلمانان کوتاه شده بود و پس از هجرت احتمال حمله ی نظامی به مرکز اسلام (مدینه) بود اهمیت بسیاری داشت لذا در سیره ی آن حضرت می بینیم که پس از تشکیل نیروی دفاعی، ستونهای اعزامی برای مأموریت های نظامی یا عملیات گشتی در اطراف مدینه دیده بانی می کردند.

در اسلام ناب محمدی هدف از تشکیل نیروهای مسلح و جهاد، خشونت طلبی نیست بلکه هدف حقیقی اش تأمین امنیت و صلح است صلحی که همراه با تبعیت از قوانین یکتاپرستی باشد. هدف پیامبر اسلام تأمین آرامش عمومی و ترویج جامعه توحیدی و تعمیم عدالت و مساوات اسلامی و زدودن شرک از صفحه گیتی و گسترش دار الاسلام بود. [10] این موضوع را می توان از مطالعه ی سیره ی پیامبر در جنگها بدست آورد.

مشورت و شوری

موضوع مشورت در جامعه خصوصاً برای رهبری، آنقدر مهم است که خداوند متعال به حبیب خود دستور مشاوره را صادر نموده است: [... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] [11] پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنها مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی. قاطع باش و بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. خداوند در آیه ی دیگر مشورت کردن را از صفات نیکان شمرده است [... و امرهم شوری بینهم] [12] کارهایشان بصورت مشورت انجام می گیرند در میان آنهاست.

البته پیامبر- هرگز در احکام الهی مشورت نمی کرد بلکه در آنها صرفاً تابع وحی بود. بنابراین، مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه ی پیاده کردن احکام الهی است؛ بعبارت دیگر آن حضرت- در قانون گذاری هیچوقت مشورت نمی کرد و تنها در شیوه ی اجرای قانون، نظر مسلمانان را می خواست. لذا وقتی پیامبر اعظم پیشنهادی را مطرح می کرد و مسلمانان، نخست سؤال می کردند که آیا این حکم الهی و یک قانون است که قابل اظهار نظر نیست یا مربوط به چگونگی تطبیق و اجرای قانون؟

البته خداوند متعال، تصمیم نهایی در باب مشورت رسول خدا- را به خود آن حضرت واگذار کرده است چنانکه می فرماید: [فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ...] [13] هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن. پیامبر اعظم نیز به حکم آیه ی [وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ] [14] با مردم در کارهای ضروری به مشورت می نشست و با تشکیل جلسات شورا به آنان حق رأی می داد و آنجا که حکم قطعی الهی نبود، نظرات دیگران را می شنید و با گزینش برترین آراء، با توکل بر خدا و عزم و اراده، در انجام آن کار می کوشید، نظرات و انتقادات اشخاص را با سعه ی صدر می شنید [15] که در ذیل به چند مورد اشاره می گردد:

الف) مشورت در جنگ بدر

آن حضرت در جنگ بدر در سه مرحله اصحاب خود را به مشاوره دعوت نمود:

1. در اینکه آیا با قریش بجنگند یا خیر؟ نخست ابوبکر گفت: بزرگان قریش و دلاوران در این جنگ شرکت دارند و ما نیز با آمادگی کامل از مدینه بیرون نیامدیم. پیامبر- فرمود: بنشین. سپس عمر برخاست همین حرفها را تکرار کرد. پیامبر اعظم دستور داد بنشین [16]. سپس مقداد بلند شد و گفت: ای پیامبر خدا، قلوب ما با شماست آنچه را خدا به تو دستور داده همان را تعقیب کن و ما نیز در رکاب شما نبرد می کنیم. پیامبر- در حق او دعا کرد. [17] در آخر سعد بن معاذ انصاری گفت: ای پیامبر! ما به تو ایمان آورده ایم هر چه تو تصمیم بگیری ما از تو

پیروی می کنیم... و هرگز از روبرو شدن با دشمن نمی ترسیم ما را به فرمان خداوند به هر نقطه ای که صلاح است روا کن. پیامبر- بلافاصله فرمان حرکت صادر نمود و فرمود: حرکت کنید و بشارت باد به شما که ... [18].

2. در اینکه محل اردوگاه کجای میدان باشد به مشورت پرداخت بالاخره با مشورت اصحاب، پیامبر اعظم- اردوگاه را کنار چاه بدر قرار دادند.

3. در خصوص چگونگی رفتار با اسرای جنگ بدر نظر خواست، برخی کشتن آنها را ترجیح دادند و بسیاری به آزادی آنها در قبال پرداخت فدیة و سربها رأی دادند نظر دوم با اکثریت تصویب شد و پیامبر نیز همین رأی را پذیرفت.

[19]

(ب) مشورت در جنگ احد

پیامبر اعظم درباره ی شیوه ی جنگ احد که آیا در شهر بمانیم و از مردم دفاع کنیم یا اینکه از مدینه بیرون رویم و با دشمن بجنگیم به مشورت پرداخت. در نتیجه، آن حضرت خروج از شهر را بر قلعه داری و جنگ تن به تن در مدینه ترجیح داد و پس از تعیین شیوه دفاع وارد خانه شد و زره پوشید. [20]

(ج) مشورت در جنگ خندق

هنگامیکه پیامبر توسط دستگاه اطلاعاتی مسلمانان، از نقشه نظامی احزاب بر ضد اسلام اطلاع یافت فوراً شورای دفاعی تشکیل داد و درباره ی روش دفاع به مشورت پرداخت و رأی سلمان فارسی که کندن خندق بود به اتفاق آراء تصویب گردید. [21] و پیامبر در کندن خندق مانند دیگران کلنگ بدست گرفت. [22]

(د) مشورت در جنگ خیبر

پیامبر درباره فتح قلعه ی خیبر به مشورت پرداخت و پس از بررسی اراضی خیبر به رأی یکی از دلاوران اسلام بنام «حباب بن منذر» اتفاق کردند و ستاد جنگ را به پشت نخلها انتقال دادند و در طول تسخیر خیبر، هر روز افسران و پیامبر- از آنجا بسوی دژها می آمدند و شبانگاه به ستاد ارتش باز می گشتند و با مشورتهای سربازان اسلام قلعه های خیبر یکی پس از دیگری بدست آنان فتح شدند. [23]

(ه) مشورت در جنگ تبوک

وقتیکه ارتش اسلام برای جلوگیری از حمله احتمالی سپاه روم، به سرزمین تبوک رسید و اثری از اجتماع سپاه روم نبود، پیامبر اعظم- پیرامون پیشروی در خاک دشمن و یا بازگشت به مدینه با سپاهیان خود به مشورت پرداخت. نتیجه مشورت این شد که سپاه اسلام بر اثر سختیهای زیادی که در طی راه تبوک دیده اند برای تجدید قوا به مدینه باز گردد علاوه بر این، مسلمانان در این مسافرت به هدف عالی خود، که پراکنده ساختن سپاه روم بود رسیده بود و رعب و هراس شدیدی در دل رومیان افکنده بودند و آن حضرت فرمود: من نظر شورا را محترم شمرده از همین جا به مدینه باز می گردیم. [24]

سازماندهی جنگها

پیامبر اعظم بعنوان فرمانده ی کل قوا، همه ی جنگها را سازماندهی می کرده است مانند تصمیم گیری سریع و صحیح، شجاعت فردی و قدرت جسمی، دور اندیشی، شناخت روحیات و استعدادها، اعتماد متقابل و دوستی دو جانبه، بهره گیری از شیوه های نو، آشنائی و بکارگیری اصول جنگ از جمله تعیین و تداوم اهداف، بهره گیری از اصل غافلگیری، پابندی به اصل رازداری، تمرکز نیروها و صرفه جویی در قوا و بهره گیری از اصل تهاجم در مواقع ضروری

که همه اینها را در میدانهای نبرد رعایت می کرده و در بسیاری از نبردها و مأموریت‌های جنگی، مقاصد نهایی را مخفی می داشت. حتی در مواردی که کسی را به فرماندهی گروهی، منصوب می کرد؛ نامه ی مهر شده ای را می داد و می فرمود: «بعد از آنکه -مثلاً- دو روز به فلان جهت راه سپردی، نامه سر به مهر را باز کن و به دستور آن عمل کن. [25]

بسیج عمومی

پیامبر گرامی اسلام هرگاه برای پیکار با خصم آماده می شد، از همه مسلمانان برای کمک مالی و جانی دعوت می کرد و نیز به جنگ و جهاد ترغیب و وادار می کرد همچنین به مسلمانان امر می کرد تا صدقات زیادی را به سپاهیان عنایت نمایند و افرادی که دارای موقعیت شرکت در جهاد نبودند کمکهای مالی می کردند تا هزینه سپاهیان کفایت کند. [26]

آن حضرت قبل از رفتن به جنگ، مردم را آماده می کرد و اهمیت جنگ و جهاد و شهدا را مطرح می نمود. چنانکه آیه ی شریفه درباره ی بسیج عمومی سفارش زیادی کرده: [انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ] [27] خداوند در این آیه ی شریفه هر صفی از افراد جامعه (که دارای قدرت جانی و مالی است) اعم از فقیر و غنی، جوان و پیر، سواره و پیاده را ملزم به شرکت در جهاد کرده است. [28] آنوقت ابن مکتوم (شخص نابینا) خدمت پیامبر حاضر شده گفت: یا رسول الله! من هم باید شرکت کنم؟ فرمود: بله، تا آیه شریفه ی «لیس علی الاعمی حرج» [29] نازل شد. البته خداوند متعال مردم را موظف می کند تا زمانی که پیامبر آنها را بسیج می کند بر حرف پیامبر عمل کنند و نباید از قول رسول الله سرپیچی کنند چنانکه می فرماید: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] [30] و نیز خداوند متعال دستور می دهد که در هر زمانی آماده باش کامل داشته باشند چنانکه می فرماید: [وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...] [31].

سیره ی عملی پیامبر اعظم- و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می دهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی کردند، در تهیه سلاح و نفرات، تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هرگونه تاکتیک جنگی، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از خود دور نمی ساختند. در ایام جنگ حنین به پیامبر- خبردادند که سلاح تازه و موثری در یمن اختراع شده است، پیامبر فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند. [32] خدای متعال نیز به پیامبر- دستور می دهد که مؤمنان را به جنگ (با دشمنان) تشویق کند: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ]. [33]

برخورد پیامبر اعظم با فراریان از جنگ

فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می شود و خداوند متعال به فرارکنندگان وعده ی عذاب داده است. [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ] [34] چون فرار از جنگ باعث می شود دین سست شود و پیامبران و امامان عادل سبک شمرده شوند و یاری آنها علیه دشمنان دین ترک شود. [35] اما بعضی از افراد مانند عثمان بن عفان و دیگران بودند که در جنگ احد از فرمان رسول خدا- سرپیچی

نموده پا به فرار گذاشتند؛ اما پیامبر اعظم از پشت سر آنها فریاد مقاومت می زد و فرمود: بسوی من بیائید، من رسول الله هستم و هرکس برگردد بهشت برای اوست. [36]

با توجه به اهمیت استقامت در جنگ، آن حضرت فرمود: سه عمل است که در صورت انجام آنها در برابر هیچ کار نیکی بر انسان سود نمی بخشد، شرک به خدا، عقوق والدین و فرار از جنگ [37] لذا آن حضرت روحیه ی سربازان اسلام را تقویت می کرد تا علیه دشمنان اسلام بجنگند و کلمه الله را سربلند کنند.

کسب اطلاعات از دشمن

از آن زمانی که پیامبر در مدینه سکنی گزید، پیوسته مأموران زیردست را روانه ی اطراف می کرد تا حضرت را از اوضاع و خارج مدینه آگاه سازند و پس از گزارش کارها و حرکات دشمنان آن حضرت کارهای لازم را برای دفع حرکات دشمنان فراهم می ساخت.

و این یکی از مهمترین روش های رسول الله در سیره ی سیاسی آن حضرت است که به برخی از آنها اشاره می شود.

1. عباس عموی پیامبر هجرت نکرد بلکه در مکه ماند و همیشه جریانات مکه را به پیغمبر گزارش می داد، لذا پیامبر توانست جلو کاروان قریش را بگیرد. [38]
2. پیامبر اکرم- دو نفر بنامهای «سببس بن جهنی» و «عدی بن ابی الزعبا» را جهت کسب اطلاعات از کاروان قریش و ابوسفیان روانه بدر کرد آنها در مأموریت خود این خبر را بدست آوردند که پس فردا کاروان قریش به اینجا (بدر) می رسند و این خبر مهم را با سرعت به رسول خدا- رساندند. [39]
3. قبل از جنگ احزاب گزارشگران، به پیامبر- اطلاع دادند که اتحادیه نظامی نیرومندی بر ضد اسلام تشکیل شده و این اتحادیه در روز معینی حرکت و قصد دارند مدینه را محاصره نمایند. پیامبر- فوراً به مشورت پرداخت، سپس به مسلمانان دستور داد که اطراف شهر را خندق حفر کنند. [40]
4. آن حضرت- حذیفه بن یمان را مأمور ساخت که شب هنگام، میان قریش در جنگ خندق برود و از وضع و تصمیم آنها رسول خدا را با خبر سازد و حذیفه مأموریت خود را انجام داد.
5. در فتح مکه یکی از مسلمین مدینه به دوستش در مکه، نامه ای نوشت و به وی اطلاع داد که محمد شاید بقصد تسخیر مکه تجهیزات جنگی زیادی برای یک سفر جنگی تهیه نموده و به شهر حمله کند. پیامبر از این جریان مطلع شد و علی(ع) را فرستاد تا زنی را که بطرز مرموزی، از مدینه حرکت کرده و سوار بر شتر بود، دستگیر کند. علی(ع) با سرعت خود را به آن زن رساند و نامه را طلب نمود، زن منکر شد بالاخره به او اخطار شد که اگر نامه را ندهد لباسهای او را از تنش درخواهد آورد، آنگاه مجبور شد که نامه را از میان موهای سرش درآورد و تسلیم حضرت علی کند، علی(ع) نامه را نزد پیامبر آورد. [41]

ایجاد اختلاف در اردوی دشمن

در جنگ احزاب که مدینه حدود یکماه در محاصره دشمن بود روزی، نعیم بن مسعود تازه مسلمان خدمت پیامبر- آمد و عرض کرد: یا رسول الله من تازه مسلمان شدم و برای اطاعت از دستور شما حاضرم. آن حضرت فرمود: تو در میان ما یک نفر بیش نیستی ولی اگر می توانی بوسیله ای، میان دشمن اختلاف بیانداز، زیرا نیرنگ در جنگها بکار می رود. [42] نعیم یکسره به نزد بنی قریظه رفت و گفت: دوستی مرا که میدانید، بدانید که قریش

و غطفان مانند شما نیستند اینجا شهر شما و سرزمین شما است و همیشه اینجا مستقر هستید اما قریش و غطفان از جای دور آمدند اگر پیروز شوند غنیمتی بدست می آورند و می روند اگر اوضاع تاریک بود و شکست بخورند به شهرهایشان می روند و شما همیشه در مقابل محمد هستید و در تهدید بسر می برید و توان مقاومت با محمد- را ندارید، لذا پیشنهاد می کنم به نیروی احزاب بگوئید برای اطمینان، چند نفر از بزرگان قریش و غطفان را بعنوان گروگان نزد ما بگذارید والا به جنگ با محمد اقدام نکنید. بنی قریظه حرف نعیم بن مسعود را با دل و جان شنیدند و پذیرفتند.

از آن سو به نزد قریش آمده به ابوسفیان و سایر سران آنها گفت: من نسبت به شما علاقه زیادی دارم که آگاهید و خبری شنیدم که باید شما را آگاه سازم و آن این که یهودیان از شکست پیمان خود با محمد پشیمان شده اند و می خواهند به هر صورت شده آن را به نوعی جبران کنند، لذا تصمیم دارند چند نفر از بزرگان شما را بعنوان گروگان بگیرند و به محمد تحویل دهند و از این راه، صداقت خود را نشان دهند و محمد را از خود راضی کنند و نیز به او قول داده اند تا آخر جنگ، مسلمین را یاری خواهند کرد، لذا شما نباید گروگان دادن بزرگان را بپذیرید. سپس نعیم نزد قبیله غطفان رفت و همان حرفها را تکرار کرد و از گروگان گذاشتن بزرگان بر حذر داشت. خبر نعیم بن مسعود نیروهای احزاب را به شدت نگران ساخت در نتیجه سران قریش و غطفان نمایندگان تعیین نمودند تا با بنی قریظه مذاکره کنند و فردا حمله را آغاز کنند.

بنی قریظه در جواب آنها گفتند: فردا که شنبه است و ما به هیچ کاری دست نمی زنیم و از این گذشته، تا چند نفر از بزرگان تان را بعنوان گروگان به ما ندهید ما اقدام به جنگ نمی کنیم زیرا ممکن است جنگ ادامه پیدا کند و شما به شهرهای خود برگردید و ما را در مقابل محمد- تنها بگذارید، آن وقت ما نیروی مقاومت با او را نداریم. از این سخن دلسردی عجیبی در میان آنها بوجود آمد و این مطلب شایع شد و موجب متفرق شدن آنها گردید. [43]

وحشت انداختن در دل دشمن

یکی از تاکتیک های مهم نظامی ایجاد وحشت و رعب در دل دشمن است و این موضوع در شکست دادن دشمن سهم به سزایی دارد. پیامبر اعظم- در رویارویی با دشمن از این امر مهم استفاده می کرد. چنانکه فتح مکه نتیجه ی ایجاد وحشت در دل دشمنان است. پیامبر برای فتح مکه و گشودن محکم ترین دژهای بت پرستی و برانداختن حکومت ظالمانه قریش (که بزرگترین سد در راه پیشرفت آئین توحید بود) بسیج عمومی اعلام کرد و همراه ده هزار نفر سپاهیان اسلام به منطقه «مرّالظهران» (چند کیلومتری مکه) رسیدند و برای ایجاد رعب و هراس در دل مردم مکه، دستور داد که سربازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند و هر کسی بطور مستقل آتش افروخته تا نواری از شعله های آتش، کلیه کوهها و نقاط مرتفع را فراگیرد. مردم مکه یکباره متوجه شدند که در محاصره کامل قرار گرفته اند و آتش همچون دایره ای، شهر مکه را احاطه نموده است. در این لحظه سران قریش مانند ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام برای تحقیق از مکه بیرون آمده و به جستجو پرداختند. در آن وقت عباس عموی پیامبر از مکه بسوی مدینه هجرت کرده بود به آن منطقه رسید و سران قریش را مطلع ساخت که این آتش و شعله ها مربوط به سربازان محمد است و محمد با قدرتی بزرگ آمده که قریش تاب مقاومت آن را ندارند.

ابوسفیان ترسید و چاره پرسید، عباس گفت بیا تو را به ملاقات پیامبر می برم تا از او پناه بجویی وگرنه جان قریش در خطر است. ابوسفیان خدمت پیامبر رسید و پس از گفتگو اعتراف به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر نمود. با این حال پیامبر اعظم دستور آزادی ابوسفیان را صادر نکرد بلکه به عباس دستور داد او را در تنگنای دره

ای نگاه دارد تا واحدهای ارتش نوبنیاد اسلام، با تجهیزات و ساز و برگ خود در برابر او رژه روند و او در روز روشن از قدرت نظامی اسلام آگاه گردد و پس از بازگشت به مکه، مردم را از قدرت اسلام بترساند و آنها را از فکر مقاومت بازدارد. [44] پس از مراسم رژه، ابوسفیان به دستور رسول اکرم آزاد شد و او به سرعت روانه مکه شد و به مردم خبر داد که این محمد است که با نیرویی آمده که هیچ کس را یارای مقاومت با آن نیست و این ترس و وحشت سبب شد که مکه بدون خونریزی بدست پیامبر اعظم - و سربازان اسلام فتح گردید. البته پیامبر اعظم - وقتیکه در مکه بودند آزار و اذیت فراوانی از دست قریش دیده بودند حتی بعضی ها فکر می کردند که محمد شاید انتقام بگیرد، اما پیامبر پس از فتح مکه فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء» [45]

در صحنه جنگ

پیامبر اعظم - در جنگهایی که خودش شرکت می کرد، شخصاً فرماندهی را به عهده داشت و دستورات لازم را صادر می کرد و با سپردن مأموریت مناسب به هر یک از یگانهای لازم، اصل همکاری را در همه ی غزوه ها حفظ می کرد و با ایجاد همکاری میان صفوف گوناگون در زمان مناسب، راه پیروزی سپاه خویش را هموار می ساخت. درباره ی حضور آن حضرت در جنگ بدر آمده است که حضرت از مقرر فرماندهی دستور داد از حمله خودداری نمایند و با تیراندازی از پیشروی دشمن جلوگیری کنید [46] خودش نیز شجاعانه به جنگ می پرداخت طوری که علی(ع) می فرماید: هرگاه آتش جنگ شعله می کشید ما به رسول خدا پناه می بردیم که در آن لحظه کسی از ما همانند پیامبر - به دشمن نزدیکتر نبود. [47]

آن حضرت قبل از آغاز جنگ، لشکر خود را منظم می ساخت و تبلیغ می کرد و روحیه ی سربازان اسلام را تقویت می کرد و فنون و تاکتیکهای نظامی را به آنها آموزش می داد. چنانکه در جنگ احد برای خالی نگذاشتن سنگرهای مهم، توصیه ی فراوان نموده بود تا دشمن از پشت بر مسلمانان حمله نکند اما آینده ی احد و شکست مسلمانان نشان داد که این شکست در نتیجه ی سرپیچی از فرمان پیامبر و بخاطر خالی گذاشتن سنگر حساس بود.

تعیین پرچمدار

از چیزهائی که در جنگ وجود آن ضروری است پرچم و شعار است و مرکز نیروهای رزمنده را مشخص می کند این کار پیشینه ی طولانی دارد. امام صادق(ع) فرمود: نخستین کسی که در جنگ با روم پرچم را گرفت ابراهیم خلیل بود و بر آن پرچم نوشته شده بود: لا اله الا الله [48] طبق این سنت در کارزارهای مسلمانان پرچم بوسیله ی پیامبر اعظم به شخص مورد نظر داده می شد، چنانچه در جنگ «ودان» یا «ابواء» نخستین جنگ پیامبر پرچم بدست علی(ع) داده شد و اولین پرچمی که در اسلام بسته شد علمی سپید بود که بدست حمزه سیدالشهداء حمل می شد [49] و در جنگ خیبر پرچم اسلام بدست ابوبکر در روز بعد بدست عمر بود ولی هر دو بدون نتیجه بازگشتند، آن وقت رسول الله فرمود: «این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند و خداوند این دژ را بدست او می گشاید او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه ی نبرد فرار نمی کند. [50] فردایش علی(ع) را طلبید و فرمود: این پرچم را بگیر و پیش برو تا خدا قلعه را برایت بگشاید.

خداوند متعال می فرماید: [فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ] [51] و در جای دیگر می فرماید: [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ] [52].

از آیات مذکور بدست می آید که رهبر مسلمین می تواند یکی از این کارها را بکند یا اینکه بر آنها منت گذارد و آزادشان کند یا با فدیة گرفتن، اسراء را آزاد کند و یا اینکه براساس تشخیص رهبر، اسیران را بکشد. چنانچه در سیره ی پیامبر اعظم این موارد را مشاهده می کنیم که بعضی از اسراء جنگ بدر را بدون پول آزادشان کرد و آنها به اسلام نایل آمدند مانند ابوالعاص بعضی ها مانند عباس بن عبدالمطلب نوفل ... با پرداخت فدیة آزاد شدند و بعضی که سربها نداشتند موظف شدند که مسلمانان را نوشتن یاد دهند و دو نفر از اسیران را به تشخیص پیامبر اعظم کشتند که عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث بودند. [53]

اما بطور کلی رفتار کریمانه ای که رسول خدا با اسیران داشت برای همه عجیب بود چون همین آدمها، آن حضرت را در مکه بیش از حد آزار داده بودند اما پیامبر- که جان نیرومند را از رحمت الهی سیراب کرده بود با رأفت و مهربانی رفتار می کرد و به مسلمانان نیز سفارش می کرد که مهربان و خوش رفتار باشند.

هزینه جنگها

آمادگی برای جنگ به منظور دفاع از اسلام، پشتیبانی از دولت اسلامی و گسترش نفوذ اسلام امر بسیار مهم بود. اما وضعیت معیشتی مسلمانان بنحوی بود که هر کس نمی توانست هزینه و تجهیزات جنگی را آماده سازد، جز ثروتمندان که توانایی هزینه مورد نیاز جنگ را داشتند. تا آنکه ایه ی وجوب زکات و ایه ی انفاق در راه خدا نازل شد [وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ] [54] ، [إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ] [55] و [وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ] [56] و آیات دیگری که بر انفاق در راه خدا تأکید فراوان دارند و مقصود قرآن، انفاق به فقرا، به ویژه تأمین هزینه های جبهه های جنگ است. [57] فرمایشات قرآن کریم باعث شد تا بسیاری از زنان مسلمان زیورهای خود را به منظور تجهیز سپاه اسلام، به پیامبر اسلام هدیه کنند.

شخصی بنام «علبه بن زید حارثی» یک صاع خرما آورد و گفت: ای رسول خدا- در نخلستان کار می کردم و دو صاع خرما اجرت گرفتم یکی را برای خانواده ی خود گذاشتم و یک صاع دیگر را هم برای هزینه ی جنگ آوردم. [58] هزینه دیگری که برای جنگیدن لشکریان اسلام با کفر بدست می آمد، غنایم بدست آمده از یهودیان مدینه بود، که یکی از منابع اصلی تأمین جبهه های جنگ به شمار می آمد. جنگجویان علاوه بر استفاده از حق خود، لباس و اسلحه مقتول را از آن خود می ساختند. علاوه بر آن، غنایم بدست آمده در غزوات و جنگا، بطور مساوی میان شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می شد. سواران سه برابر پیاده ها سهم می بردند. پس اگر چه بیش تر درآمدهای مالی دولت اسلام در اواخر عهد پیامبر- از راه جزیه، خمس، غنایم، زکات، صدقات واجبه و خراج یا مالیات بر زمینها، تأمین می شد اما اولین منبع درآمد دولت اسلامی و هزینه جنگها، غنایم جنگی، بخششهای مسلمانان و انفاق بوده است.

خداوند ما را توفیق عمل بر سیرت رسول اعظم- عنایت نماید.

پى نوشت ها :

[1]. ال عمران، 19.

[2]. احزاب، 40.

[3]. بقره، 2.

[4]. احزاب، 21.

[5]. نساء، 59. نساء، 80. حشر، 7.

[6]. انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى حتى يردا على

الحوض. القدير 10/278؛ المعجم الكبير، 5، 154.

[7]. لسان العرب، 7/454.

[8]. سیری در سیره ی نبوی، ص 52.

[9]. حج، 39-40.

[10]. تاريخ و مقررات جنگ در اسلام، صص 126-129.

[11]. آل عمران، 159.

[12]. شوری، 38.

[13]. آل عمران، 159.

[14]. همان.

[15]. سیره ی حکومتی پیامبر-، ص 134.

[16]. المصنف 5/35؛ فروغ ابدیت 2/493.

[17]. المغازی، 1/48.

[18]. تفسير الثعالبی، 2/117؛ التبيان 5/82؛ جوامع الجامع 7/7، تفسير ابن كثير 2/301؛ الدور المنثور 3/169،

سلام بر خورشيد 2/172.

[19]. تفسير ابن الثعلبی 2/238؛ ارواء الغلیل 5/47؛ الدور المنثور 3/169.

[20]. تاريخ پیامبر اسلام، ايتی، ص 310؛ فروغ ابدیت، 2/37.

[21] همان.

[22]. تاريخ طبری، 2/92.

[23]. فروغ ابدیت 2، صص 243-246.

[24]. همان، ص 400.

[25]. دکتر صادق آئینه وند، تاريخ اسلام، ص 88.

[26]. المغازی، ج 2، صص 990-991.

[27]. توبه، 41.

[28]. ترجمه تفسير مجمع البيان، 11/100.

[29]. تفسير منهج الصادقين 4/262.

[30]. توبه، 38-39.

- [31]. انفال، 60.
- [32]. تفسیر نمونه، ج 7، ص 224.
- [33]. انفال، 65.
- [34]. انفال، 15 و 16.
- [35]. بحارالانوار، 6/98؛ تفسیر نورالثقلین، 2/138.
- [36]. النص و الاجتهاد، ص 327؛ تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 419؛ تفسیر الآصفی، ج 1، ص 177.
- [37]. الهود المحدیه، ص 724.
- [38]. رسول اکرم در میدان جنگ، ص 178.
- [39]. زندگانی پیامبر اسلام، ابن هشام، ج 2، ص 15.
- [40]. همان، ص 154؛ سلام بر خورشید، ج 3، ص 263.
- [41]. سیره ی حلبی، ج 2، ص 326-327؛ ابن هشام، زندگانی پیامبر اسلام، ج 2، ص 171-172.
- [42]. سلام بر خورشید، ج 3، ص 26.
- [43]. ابن هشام، زندگانی پیامبر اسلام، ج 2، ص 180-168؛ نظام دفاعی اسلام، ص 107؛ با نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص 131.
- [44]. المغازی، ج 2، ص 818.
- [45]. بحار الانوار، 44/5؛ شرح الاخبار، 101؛ فتح القدير، 2/60؛ السیره النبویه، ابن کثیر، 3/570؛ الصحيح من السیره 7/132.
- [46]. موسوعه التاريخ الاسلامی، ج 2، ص 123؛ ابن هشام، سیره النبی، ج 2، 457؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج 2، ص 410.
- [47]. نهج البلاغه، ترجمه دشتی فصل غرائی الکلام، ش 9، ص 691.
- [48]. درسهای از نظام دفاعی اسلام، ص 146.
- [49]. تاریخ مقررا تـجنگ در اسلام، ص 308.
- [50]. تاریخ طبری، ج 2، ص 126؛ ابن هشام، زندگانی پیامبر اسلام، ج 2، ص 229؛ سلام بر خورشید، ج 4، ص 94.
- [51]. محمد، 4.
- [52]. انفال، 70.
- [53]. ابن هشام، زندگانی پیامبر اسلام، ج 2، ص 42.
- [54]. آل عمران، 92.
- [55]. یوسف، 88.
- [56]. بقره، 195.
- [57]. دولت رسول خدا، ص 342.
- [58]. آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ص 623.